

آغاز نهضت عراق

چرا و روی چه ملاحظاتی ، رهبر انقلاب شیعیان در عراق
شهر بصره را به عنوان مرکز انقلاب برگزید ؟

توسط ابراهیم رهبری می‌شد، شهر بصره در عراق بود (۱)
پیرامون نهضت محمد به قدر کافی بحث کردیم و دیدیم نه این شخصیت مبارز و نستوه چگونه دلاورانه قیام کرد و چگونه نهضت بزرگ او با شکست خونین روبرو گردید، اینک موقع آن رسیده است که نهضت ابراهیم را مورد بررسی قرار دهیم :

قهرمان عملیات سری
به گفته مورخان ، ابراهیم که برادر

دوران حکومت، ابو جعفر منصور (دومین خلیفه عباسی) شاهد نهضت شیعی بزرگی بود که دامنه آن اکثر شهرهای اسلامی آن روز را فرا گرفت. این نهضت، دو شاخه داشت که توسط دو برادر ، دو شخصیت مبارز و دو چهره انقلابی یعنی «محمد» و «ابراهیم» فرزندان عبدالله (نواده امام حسن مجتبی ع) رهبری می‌شد مرکز یک شاخه ، شهر مدینه در حجاز ، و رهبر آن محمد (نفس زکیه) و مرکز شاخه دیگر که

۱- ابراهیم ابتداء از انقلاب محمد پشتیبانی میکرد ، ولی پس از شکست او ، خود ،

انقلاب را ادامه داد .

اقتاد و وی را شناخت و دستور جلب او را صادر کرد ابراهیم احساس خطر کرده بسرعت خود را پنهان ساخت ، مأموران منصور هرچه تلاش کردند او را نیافتند !

او مدتی در شهر اهواز مخفی بود ، مزدوران منصور ، اقامت وی در اهواز را به منصور گزارش کردند ، او مأموران خود را جهت تعقیب و دستگیری ابراهیم به اهواز گسیل داشت ، ولی ابراهیم بسرعت از آن ناحیه گریخت و دشمن را ناکام گذاشت ! (۳)

داستان شیرین رسیدن او به بصره ، با استفاده از مرکب تندرو دشمن ، گواه روشنی برهوش و فراسمت و ابتکار او در مبارزات و عملیات سری بشمار می رود ، « یعقوبی » مورخ معروف در این باره می نویسد :

ابراهیم یکی از یاران خود بنام سفیان را نزد منصور فرستاد ، او به منصور گفت : آیا اگر ابراهیم را تحویل بدهم ، به من امان می دهی ؟ منصور گفت : در امانم ، او کجا است ؟

سفیان پاسخ داد : در بصره است ، شخص مورد اطمینانی را همراه من بفرست و از مرکب های تندروی بیک رسان در اختیارم بگذارو به فرماندار بصره دستور بده بامن همکاری کند ، محل اختفای ابراهیم را به او نشان بدهم و او ابراهیم را دستگیر نماید .

منصور حرف او را باور کرد و شخصی را همراه او اعزام نمود . در راه ، جوان

سال بیست و یکم شماره اول

کوچک بود ، از نظر عظمت شخصیت ، باکی و ایمان ، میزان دانش و آگاهی ، و شجاعت و قاطعیت ، همانند برادر خود محمد از چهره های درخشان بشمار می رفت (۲)

بزرسی زندگی ابراهیم پیش از آغاز نهضت ، نشان می دهد که وی از هوش و استعداد فوق العاده ای برخوردار بوده و در آن عصر اختناق که چهره های مبارز تحت تعقیب و فشار بودند ، در زمینه عملیات سری و زندگی مخفی بسیار ورزیده و بی باک بوده است او در زندگی مخفی خود پیش از آغاز نهضت که از شهری به شهر دیگر می رفت ، با حوادث گوناگون و دشواری روبرو می شد و همه را با موفقیت پشت سر می نهاد .

او در حالی که مأموران منصور در بدر به دنبالش می گشتند ، به منظور کسب اطلاعات لازم از اوضاع و احوال ، بدون کوچکترین ترس و واژه در مراسمی که منصور برپا می کرد بطور ناشناس شرکت می نمود و بدون آنکه ردپایی از خود بجا گذارد ، صحنه را ترک می گفت .

او یکبار به محل احداث شهر بغداد که به دستور منصور ، به عنوان پایتخت جدید در دست احداث و ساختمان بود ، رفت و در مجلس جشنی که منصور به مناسبت احداث پل بر روی دجله برپا کرده بود ، شرکت نمود ، در اثنای جشن ، چشم منصور به او

۲- مقاتل الطالبیین ص ۲۱۵

۳- تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۴۱-۲۴۴

همه انقلابیون می‌تواند جالب باشد: شهر بصره گرچه برای مرکزیت انقلاب، شهر ایده‌آل و عالی نبود، اما تنها شهری بود که در آن شرایط می‌توانست مرکز انقلاب باشد. اهمیت نظامی بصره از مطلبی که «مسعودی» در زمینه مشاوره منصور با «اسحاق بن مسلم» نقل می‌کند، روشن می‌گردد، وی می‌نویسد: هنگامی که محمد (نفس زکیه) در مدینه قیام کرد، منصور، «اسحاق» را (که پیرمردی صاحب نظر و تجربه اندوخته بود) احضار کرد و پرسید: به نظر شما در برابر شخصی که بر خدمن قیام کرده چه باید بکنم؟

وی پرسید:

- این شخص کیست و چه خصوصیاتش دارد؟

- او یکی از فرزندان فاطمه دختر پیامبر و شخصی است دانشمند و وارسته و پرهیزگار.

- چه کسانی تاکنون به او گرویده‌اند؟
- فرزندان علی بن ابی طالب و فرزندان جعفر طیار، عقیل، عمر بن خطاب، زبیر، سایر قریش، و فرزندان انصار...!

- در چه شهری و چگونه منطقه‌ای قیام کرده است؟

- در شهری فاقد کشاورزی و دامداری و بازرگانی گسترده (مدینه)

در این هنگام اسحاق مدتی به فکر فرو رفت و سپس گفت: شهر بصره را با نیروهای نظامی پر کن!

منصور با شنیدن این پاسخ دردل خود

پشمینه پوشی همراه سفیان بود که بر مرکب تندرو سوار بود و سواره‌ای حاوی غذای راه از گردن خویش آویزان کرده بود. وقتی که هر سه ندر به بصره رسیدند، سفیان به مأمور گفت: «اینجا منتظر من باش تا از ابراهیم خبر گرفته برگردم» این را گفت و رفت، و هرگز باز نگشت...! جوان پشمینه پوش کسی جز ابراهیم نبود!!

بدین ترتیب ابراهیم با استفاده از مرکب دشمن، خود را به بصره رسانید و در آن شهر تبلیغ و دعوت برای انقلاب برادرش محمد را گسترش داد.

بصره کانون انقلاب

پس از آنکه ابراهیم وارد بصره شد و این شهر را مرکز نهضت قرار داد بسیاری از شخصیت‌های بزرگ بصره به او پیوستند و توسط او با برادرش محمد بیعت کردند. همچنین جوانانی از عرب به او گرویدند بطوری که دفتر او تعداد طرفداران را بالغ بر چهار هزار نفر نشان می‌داد. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا ابراهیم از میان شهرهای مختلف، بصره را به عنوان مرکز نهضت و انقلاب را برگزید؟

در پاسخ این پرسش باید گفت: انتخاب بصره برای این منظور، تصادفی و بی‌جهت نبود، بلکه این کار در اثر شرایط خاص سیاسی صورت گرفت.

انتخاب بصره جهت مرکزیت انقلاب حاکی از نکته آموزنده‌ای است که برای

سخن گفتی که هرگاه فردی مانند او قیام
 آگندیک نفر از پیروی او تخلف نمی‌ورزد، و
 سپس گفتی: شهری که او در آنجا قیام کرده
 محدود و تنگ است و ظرفیت تحمل ارتش
 را ندارد، من از اینجا نهمیدم که او بزودی
 آن شهر را ترک گفته شهر دیگری را پایگاه
 خود قرار خواهد داد، از طرف دیگر مصر
 را در نظر گرفتیم و دیدیم تحت کنترل دولت
 است، شام و کوفه نیز همینطور، اما در مورد
 بصره نگران بودم زیرا از پیروی دولتی
 خالی بود، از این رو بود که گفتم این شهر
 را از سربازان برکنار

منصور او را مورد تحسین قرار داد و
 افزود: اینک برادر آن شخص در بصره قیام
 کرده است ...

دنباله دارد

گفت: این پیر مرد، عقل خود را از دست
 داده است، من از وی می‌پرسم: در برابر
 این دشمن شورشی چه کنم؟ اومی گوید:
 بصره را با سربازان برکنار

بدین جهت او با ناراحتی، اسحاق را
 مرخص کرد، ولی طولی نکشید که خبر
 قیام ابراهیم در بصره به بغداد رسید؛ منصور
 دستور داد اسحاق را احضار کردند، وقتی
 که اسحاق وارد شد، او را کنار خود نشاند
 و احترام کرد و سپس گفت:

من چند وقت پیش در باره رویارویی
 با شخصی که بر ضد حکومت من در مدینه
 قیام کرده با تو مشاوره نمودم و تو توصیه
 کردی که بصره را با سربازان برکنم، اینک
 می‌خواهم بپرسم که آیا قبلاً درباره بصره
 اطلاعاتی داشته‌ای؟

او پاسخ داد: نه، ولی شما از قیام شخصی

(بدانکه طوری - بزد)

«درخت بی‌بر»

بزندش به تیشه‌ها و تبر
 که نداری چرا تو برگ و ثمر
 گر نداری تو دین و علم و هنر
 شجری را که او ندارد برسر
 نه بجه و جمال و زینت و لر
 نه به رنگ و لباس و خانه و زر
 ای پسر جان تو از زبان پدر
 مایه‌ای از علوم دین بهتر

سرو اگر برون فتد از باغ
 که نداری چرا تو میوه خوب
 ای جوان، درخت بی‌ثمیری
 باغبان طبیعتش، بزند
 ای جوان، آدمی، ثروت نیست
 آدمی در کمال و معرفت است
 این نصیحت زمن بجان پذیر
 که نباشد بهر زمان و مکان